

# کمال گرایی در سینما



## عزیزالله حاجی مشهدی

«سینما» وامدار هنرهای شناخته‌شده‌ی دیگری بوده که از آغاز پیدایش خود، از همه‌ی آن‌ها به خوبی سود جسته است؛ به همین روی با ترکیبی متناسب از هنرهایی چون نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی، شعر و ادبیات، آمیزه‌ی بهینه‌ی از توازن، تناسب، تعادل و زیبایی را فراهم می‌سازد تا به مثابه هنری کمال‌گرا به افق‌هایی چشم‌داشت داشته باشد که در نهایت به رستگاری و بهروزی انسان منجر شوند، هرچند که در این رهگذر، نمایش موفق رنج‌ها و ناکامی‌های بشر نیز می‌تواند با بیانی گویا و با کیفیتی هنرمندانه به تصویر کشیده شوند. شناخت ظرفیت‌ها و توانمندی‌های این هنر که نظیر که اینک بیش از یک سده از شکست‌ها و موفقیت‌هایش را پشت سر گذرانده است، از این روی اهمیت دارد که بدانیم سینما در ادامه‌ی این راه درازی که در پیش دارد، تا چه اندازه می‌تواند برای مطرح کردن اندیشه‌های والا و انسانی و مفاهیم معنوی و معنانشناختی زندگی، از قابلیت‌های چشمگیر «هنر هفتم» بهره‌مند شود؟ برای رسیدن به چنین هدفی بی‌تردید شناخت ظرفیت‌های بالقوه‌ی هنرهایی که با پیشینه‌ی بسیار دور و درازی، پیش از پیدایش سینما وجود داشته‌اند و بشر همواره از توانمندی‌های قابل اعتنای آن‌ها سود جسته است، بسیار ضروری به نظر می‌رسد. به بیانی دیگر، شناخت ویژگی‌ها و توانمندی‌های هر یک از هنرهایی که در آمیزه‌ی نهایی هنر هفتم سهم شایسته‌ی دارند، به ما این

امکان را خواهد داد که دریابیم چگونه می‌توان از برآیند مجموعه‌ی این توانمندی‌ها، به سود سینما استفاده کنیم و از این ظرفیت‌های انکارناپذیر به خوبی بهره‌مند شویم. وقتی برای هر یک از هنرهایی که در مجموعه‌ی ترکیبی ساختار سینما نقشی شایسته داشته‌اند وظیفه‌ی سنگین قایل باشیم، تردیدی نباید داشت که برای مجموعه‌ی هنر سینما نیز باید در اندیشه‌ی هدف‌هایی والا و رسالتی خطیر باشیم تا سودمندی عملی چنین هنری را به گونه‌ی تردیدناپذیر تضمین نماییم. شاید مطرح کردن بحث کهنه‌ی شعارهایی چون «هنر برای هنر» و «هنر برای اجتماع»، «هنر متعهد» و نظایر آن‌ها، در این نوشتار کمک چندانی به روشن ساختن موضوع نکند، اما کم‌ترین فایده‌ی تحلیل محتوایی چنین مقوله‌هایی این خواهد بود که بتوانیم در زمینه‌ی شناخت هرچه بهتر و دقیق‌تر هنر سینما، به عنوان یکی از پر مخاطب‌ترین هنرهای نوشناخته‌ی بشر و به‌ویژه یکی از برجسته‌ترین وجه مشترک‌های تاریخی و زبانی، گام‌های بلندی برداریم.

سینما، شاید بتواند به گونه‌ی آرزوی دیرینه‌ی مردم جهان را برای داشتن زبانی مشترک برآورده سازد؛ آرزوی دیرینه‌ی که نه با پناه بردن به زبان لاتین و انگلیسی و نه با زبان نوساخته‌ی چون «اسپراتو» (Spranto) - زبان پیشنهادی «دکتر زامنهوف» - برآورده شد، اما در پایان قرن ۱۹، سینما با زبان جدیدی از تصویرهای متحرک خود - که بعدها گویا و رنگین نیز شدند - در

راهی گام نهاد که می‌توان گفت بخش عمده‌ی از این آرزوی دیرینه‌ی بشر را برآورده ساخت. اگر از همین نقطه‌ی به ظاهر کوچک اما روشن و مشخص زبان مشترک بشری، به پدیده‌ی سینما نگاه کنیم، می‌توانیم به «فیلم» به عنوان یکی از مهم‌ترین رسانه‌های پرتوانی بنگریم که توانمندی ترویج صلح‌جویی و عدالت‌خواهی را دارد؛ هم‌چنان که روزی روزگاری در دادگاه نورنبرگ، در جریان محاکمه‌ی تاریخی جنایتکارانی چون «هس»، «گورینگ»، «رین تپ» و «کاتیل» با کمک فیلم، به روشنی از جنایت جنگی آنان پرده برداشته شد. پس سینما به سادگی می‌تواند وسیله‌ی مطمئن برای افشاگری جنایت‌ها و نمایش مستند سندهای رسوایی جنایتکاران تاریخ به حساب آید، همان‌طور که پس از سال‌های سال، تنها بر پرده‌ی سفید سینما امکان نمایش وسایل شکنجه، اتاق‌های گاز و کوره‌های آدم‌سوزی جنایتکاران جنگی نظام فاشیستی آلمان هیتلری عملی گردیده است.

«هنر» همواره در طول تاریخ، به مثابه مرز مشترکی میان آدم‌ها، در نظام‌های مختلف و در اقلیم‌های گوناگون جغرافیایی وجود داشته است. هنر به عنوان یکی از پرچادیه‌ترین پدیده‌های زندگی بشر، همواره وامدار فرهنگ ملت‌هاست و مهر و نشان همان ملت‌ها را بر چهره‌ی خود نقش می‌زند و بی‌آن‌که آن‌ها را از اصالتشان دور کند، به ایشان هویت می‌بخشد و در این رهگذر، چه‌بسا که از باورهای دینی و ایمان مذهبی آن‌ها





سینما اگر به عنوان  
هنری کمال‌گرا وارد  
میدان می‌شود، در  
عمل باید بر حکم  
راورهای دینی که هدف  
انسان‌دینی و روشنی  
برای رهایی است  
مقصد و حتی در  
حکمی که به مقصد  
سینماگر در حرکت  
سینماگر از کمال

زندگی بشر باشد و از کمال و معنویت سخن به میان آورد، تردیدی نیست که باید ظاهری زیبا و آراسته نیز داشته باشد، یعنی برای نمایش کمال، نمی‌توان از ظاهری نازیبا یا ساختاری نابه‌هنجار در سینما سود جست.

وقتی هنر در عرفان، مذهب و حتی در فلسفه ریشه‌هایی مشترک دارد، سینما نیز به عنوان یکی از برجسته‌ترین و در عین حال پرجاذبه‌ترین هنرها می‌تواند در مسیر تقویت اندیشه‌های والا، عرفان و عواطف، ذوق، هوش و دین‌یاری آدمها، گام‌های بلندی بردارد اگر به گذشته‌های دور و تاریخ پیدایش هنر برگردیم، به خوبی پی خواهیم برد که نخستین آثار هنری، همواره، آثاری مذهبی و پرمعنویت تلقی می‌شوند. شاید برای جدایی هنر و مذهب - که در واقع نوعی به بیراهه افتادن هنر نیز تلقی می‌شود - باید دلایل روشنی جست‌وجو کرد؛ برای مثال رواج همان شعار قدیمی «هنر برای هنر» یکی از نخستین انحرافها در مسیر رسیدن به هدف به حساب می‌آید، در حالی که هنر کمال‌گرا همواره بین زبان و دل نوعی همدلی و وحدت ایجاد می‌نماید به طوری که «عاطفه‌ی فردی» را به «عاطفه‌ی جمعی» بدل می‌سازد و در نهایت، به گونه‌ی، نقشی تربیتی را نیز بر عهده می‌گیرد.

سینما این توانایی را دارد که بتواند مخاطبان خود را از واقعیت به حقیقت برساند و در این صورت است که مطالعه در واقعیت‌ها می‌تواند عبرت‌آموز باشد، یعنی بشر همان‌گونه که از طریق سیر در

همه‌ی انسان‌ها باشد، زبانی که در حکم همان زبان مشترک، به تقویت ویژگی‌های مثبت اخلاقی و ارزش‌های معنوی آدمها بپردازد؛ زبان مشترکی که برای انسان جانشده از فطرت خویش می‌تواند در خدمت هدف‌های والای بشری، کارکردی مثبت داشته باشد.

سینما اگر به عنوان هنری کمال‌گرا وارد میدان می‌شود، در عمل باید در حکم راه رسیدن به هدف، نشانه‌ی روشن برای رسیدن به مقصد و حتی در حکم نگهبان مقصد، مایه‌ی حرکت سینماگران باشد چنین هنری برای تأثیرگذاری هرچه بیش‌تر بر مخاطبان خود، باید خصلتی تأثیرپذیرتر نیز داشته باشد، یعنی با تأثیرپذیری از باورهای دینی، اندیشه‌های والا و معنویات، در نهایت، بر جان‌های مشتاقان شیفته و مخاطبان علاقمند خود تأثیر گذارد.

سینما به عنوان هنری که می‌خواهد مروج نیکی‌ها و اندیشه‌های والای انسانی باشد، به تقویت ویژگی‌هایی در روان و جان مخاطبان شیفته‌ی خود می‌پردازد که حاصل آن، تقویت حس برتری‌جویی، نیک‌اندیشی و زیبایی‌پسندی است. تنها در این حالت بوده که سینما، در نخستین گام، پس از اغنای روحی فیلمساز - یا همه‌ی کسانی که در چرخه‌ی تولید فیلمی قابل اعتنا نقشی شایسته داشته‌اند - به اغنای دیگران (مخاطبان خود) نیز می‌پردازد و صد البته در اصل، مهم‌ترین هدف چنین هنری اغنای مخاطبان آن است. سینما اگر بخواهد نمایشگر جنبه‌های والای

مایه می‌گیرد و هیچ‌گاه نیز به دیانت آدمیان لطمه نمی‌زند شاید به دلیل همین وابستگی هنر به بن‌مایه‌های دینی و باورهای مذهبی، این مقوله را همواره پدیده‌ی کمال‌گرا پنداشته‌اند که، توانایی به کمال رساندن جامعه را دارد و عامل مهمی برای ایجاد نوعی پیوند درونی در جامعه‌ی بشری به حساب می‌آید. وقتی هنر توان ایجاد روحیه‌ی دلشادی و امید را در میان آدمهای جامعه داشته باشد، تردیدی نیست که سینما نیز - به عنوان یکی از پرجاذبه‌ترین هنرهای نوین - برای ساختن جامعه‌ی پرامید و پر جوش و خروش، وظیفه‌ی خود را به خوبی به انجام می‌رساند، به گونه‌ی که بر ایند استفاده‌ی به‌هنجار از این وسیله‌ی مطمئن به وسعت بخشیدن و عمق دادن به اندیشه‌های والای آدمی منجر خواهد شد. با این حساب، هنری که می‌تواند نوعی پیوند درونی میان اعضای جامعه‌ی سرزنده و پر نشاط ایجاد نماید، در واقع جامعه را از پراکندگی و از هم‌گسیختگی نجات می‌دهد؛ کاری که در نهایت به اصلاح جامعه منجر می‌شود و می‌تواند بر ایند تلاش هنرمندان و نتیجه‌ی تأثیرگذاری‌های انکارناپذیر هنر در بحث مورد نظرمان، سینما، به حساب آید.

هنر سینما که به‌طور عمده با واقعیت‌ها سروکار دارد، رسانه‌ی پرتوانی است که به انسان فرصت می‌دهد تا در حوزه‌ی واقعیت‌ها، همواره حضوری فعال داشته و از زبانی سود جوید که جدا از زبان‌های گفتاری، زبان میانجی مناسبی برای



**نوری که از وجود  
هنرمندی کمال طلب  
سرچشمه می گیرد،  
به گونه‌یی، می تواند  
مخاطبان هنر را  
نیز به خصلت‌های  
ارزنده‌ی روحی  
همچون کمال‌خواهی،  
زیبایی‌طلبی،  
برتری‌جویی و در  
نهایت به حس به‌گزینی  
و انتخاب صفت‌های  
برتر از میان تمامی  
صفت‌های زشت و  
زیبای زندگی،  
آراسته سازد**

با ایجاد طرح‌هایی خوش‌آب و رنگ برای نقش همان پارچه و از طریق در هم تنیدن ظریف تار و پودها، کاری هنرمندانه خلق می‌کند.

در بسیاری از فرهنگ‌ها و از جمله در فرهنگ‌های لغت فارسی، همواره برای واژه‌ی هنر معادل‌هایی همچون کمال، فضیلت، علم، معرفت، دانش و زیرکی را به کار برده‌اند. در این صورت، سینما نیز می‌تواند به عنوان یکی از هنرهای کمال‌خواه و جمال‌طلب، به پدیده‌ی فضیلت‌جو و طالب معرفت و دانایی بدل شده و مخاطبان خود را به خدانشناسی و درک خصلت‌های والای معنوی رهنمون شود. درک فیلم نیز اگرچه کار چندان ساده‌ی نیست، اما مخاطبان هنر سینما به خاطر علاقه‌ی ذاتی خود به هنر، می‌توانند با درک نشانه‌ها و نمادهای موجود در آثار هنری، به برخی از معناها و مفاهیم نهفته در این آثار پی ببرند. فیلمساز از عنصر تخیل و تصور مدد می‌گیرد تا در بن‌مایه‌های معنوی اندیشه‌ی هنر سینما، دگرگونی‌هایی پدید آورد و سرانجام به آفرینش اثری بپردازد که به تیین زیبایی و کمال و جاودانه کردن این ارزش‌ها و سپردن آن‌ها به آیندگان منجر شود. سینما، مانند بسیاری از هنرهای دیگر، با انتخاب نمونه‌هایی مشخص از برخی پدیده‌ها در زندگی بشر، دست به حذف و تعدیل‌هایی می‌زند که درک معنا و مفهوم به وجود آمده از آن در یک اثر هنری برجسته (فیلم)، ما را به پیام نهفته در متن اثر رهنمون می‌شود.

شاید تصویری خطا باشد اگر چنین بپنداریم که سینما، در بن‌مایه‌های فکری خود از عناصری مادی و غیرمعنوی سود می‌جوید و به همین دلیل می‌تواند با کمال‌گرایی، معنویت و فضیلت‌جویی در تعارض باشد. در هنر سینما - حتی در طرح‌های بسیار کلیشه‌یی آن که ساختاری ساده دارند - به سادگی می‌توان در جست‌وجوی «معنا» بود. کاربرد درست و دقیق استعاره‌ها می‌تواند به سینماگر کمک کند که در طرح اندیشه‌های والای معنوی گام‌های بلندی بردارد. وقتی فیلمسازی همچون «روبر برسون» در کارش به موفقیتی نسبی دست می‌یابد، در واقع می‌توان گفت که او از استعاره‌های مورد نظر در فیلم‌های خود به خوبی سود جسته تا مخاطبانش را به معناهای پنهان در اثر هنری‌اش رهنمون شود. اگر در جریان شناخت محتوای این اثر هنری (فیلم) مخاطبان بتوانند به تمیز و تشخیص مرزهای میان حق و باطل بپردازند، سینما رسالت خود را به خوبی به انجام رسانده است و به این ترتیب می‌توان از آن به عنوان هنری کمال‌گرا و حقیقت‌جو یاد کرد.

پرداختن به معنویت و نمونه‌های کمال‌طلب و حقیقت‌جو، از دیرباز در سینما رواج داشته است.

ارض و نظر کردن وقایع می‌تواند عبرت‌های آشکار بگیرد، از طریق تماشای فیلم نیز می‌تواند عبرت‌ها بگیرد و آینه‌ی دل و جانش را از زنگارها بزداید. در عین حال، سینما بر جنبه‌های خلاقه‌ی مخاطبان خود نیز اثری مثبت بر جای می‌گذارد و از طریق تقویت خلاقیت‌های فردی آن‌ها، جامعه‌ی مورد خطاب خود را به کمال می‌رساند و به این ترتیب به عروج انسان منجر می‌شود، یعنی به نوعی، مخاطبانش را به سیر معراجی و عروج‌وامی دارد.

وقتی سینما از سرچشمه‌ی معنویت و کمال مایه بگیرد، می‌تواند به عنوان هنری که ریشه در چشمه‌ی نور داشته باشد بی‌تردید، به دیگران نیز نور ببخشد. نوری که از وجود هنرمندی متعهد و کمال‌طلب سرچشمه می‌گیرد، به گونه‌یی، می‌تواند مخاطبان هنر را نیز به خصلت‌های ارزنده‌ی روحی همچون کمال‌خواهی، زیبایی‌طلبی، برتری‌جویی و در نهایت به حس به‌گزینی و انتخاب صفت‌های برتر از میان تمامی صفت‌های زشت و زیبایی زندگی آدم‌ها، آراسته سازد.

هنر که داعیه‌ی درک جهان هستی را در سر می‌پروراند، به سینما نیز این امکان را می‌دهد که روایت‌گویی از حرکت تحولی و تکاملی جامعه‌ی انسانی را نوید دهد. در چنین حالتی، هنر و به‌ویژه سینما، پیش از آن که شگفتی‌آفرین باشد و با هدف سرگرم‌کننده بودن، آب و رنگی پرجاذبه پیدا کند، می‌تواند آگاهی‌دهنده و روشنگر باشد.

«استاد مطهری» در کتاب «انسان و ایمان» خود، از «علم» به «زیبایی عقل»، از «ایمان» به «زیبایی روح» و از «هنر» به «زیبایی در سخن» تعبیر کرده است. اگر زیبایی در سخن را به نوعی زیبایی در بیان یا زیبایی در بیان - در شکل‌های مختلف آن - تعبیر نماییم، این هنر می‌تواند با استفاده از تمامی معیارهای زیبایی‌شناسانه و یا مایه گرفتن از اندیشه‌های والا و دانایی بشری، به عنوان هنری معرفت‌طلب، نه تنها به فرد فرد اعضای یک جامعه‌ی انسانی نظر داشته باشد (همچون علوم انسانی)، بلکه به کل بشریت و به همه‌ی آدم‌های جامعه‌ی بشری نیز نظر بیفکند.

اگر بر جنبه‌های هنری بودن سینما در مقایسه با جنبه‌های صنعتی آن تأکید می‌شود، به این دلیل است که در جنبه‌های هنری سینما، ویژگی‌های مثبتی همچون آفرینندگی و خلاقیت وجود دارند، در حالی که در صنعت بی‌آن‌که ادعای خلاقیت و آفرینندگی در میان باشد، فقط تبدیل ماده‌یی از حالتی به حالت دیگر مد نظر است؛ برای مثال وقتی پارچه‌یی ساده بافته می‌شود، تنها، نخ‌های ساده‌ی به پارچه‌یی ساده تبدیل شده و کاری صنعتی شکل گرفته است، در حالی که هنرمند





## سینما با مطرح کردن مقوله‌هایی اجتماعی و مباحثی همچون عدالت، شجاعت و امانتداری زیبایی‌های معنوی را برای مخاطبان خود باز آفرینی می‌کند و با گذر دادن آدمها در مسیری پر معنویت، راه رستگاری آنان را هموار می‌سازد

مذهبی، در چارچوب شریعت و سیر سلوک با تکیه بر حس اخلاق‌گرایی آدمی و اشراق، به معرفت و شناخت آدمی از هستی و جهانی که در آن زندگی می‌کند منجر می‌شود، معرفتی که تنها از رهگذر بررسی دقیق و شناخت بحران‌های گونه‌گون زندگی انسان معاصر به دست خواهد آمد و از طریق همین بررسی‌هاست که می‌توان از رابطه‌ی میان انسان با حکمت، شناخت حقیقت و گذشته، حال و آینده‌ی آدمی و همچنین از رابطه‌ی میان گروه‌های انسانی، ارتباط میان انسان با درون خود، ارتباط او با طبیعت و از رابطه‌اش با علم و دانش فنی که شناختی فن‌سالارانه به او می‌بخشد، سخن به میان آورد.

سینمای می‌تواند از نظم‌نویین جهانی سخن به میان آورد، نظم‌نویینی که در سایه‌ی ارزش‌های معنوی و ترویج مسایل معنوی، مکمل حرکت‌های مثبت و سازنده‌ی تلاشگران عصر روشنگری - رنسانس و آغاز دوران تمدن نوین - به حساب آید. سینمایی که به عرصه‌های ارزش‌های معنوی، اخلاق‌گرایی و حقیقت‌جویی نظر دارد، تنها در ساخت ظاهر خود، از نشانه‌های سینمایی کمال‌گرا و هنر قدسی بهره‌مند نمی‌شود، بلکه در متن و بطن نمونه‌های ارزشمند چنین سینمایی، معناها، پیام‌های معنوی و مفاهیم دینی حضوری پررنگ خواهند داشت؛ به همین سبب است که اگرچه آثار فیلمسازان برجسته‌ی چون «سیسیل ب. دومیل»، «درایو»، «تارکوفسکی»، «پاراجانف»، «آنجلو پوولوس»، «برسون» و «برگمان» نیز به‌طور مستقیم ممکن است در رده‌ی «سینمای دینی» قرار نگیرند، اما با توجه به بار معناشناختی این آثار، تمامی آن‌ها را می‌توان در چارچوب «سینمای اندیشه» قرار داد.

در دنیای امروز که هر روزه با زوال فزاینده‌ی ارزش‌های معنوی روبه‌رو هستیم، سخن گفتن از مفاهیم معنوی کار چندان آسانی نیست. سینما، به عنوان هنر هفتم و هنری آمیخته از هنرهای دیگر، که همواره در نمایش واقعیت‌ها بسیار واقعی و طبیعی عمل می‌کند، در راستای اثرگذاری بر قلب و روح مخاطبان خود نقشی انکارناپذیر دارد، به‌ویژه که می‌تواند از ایمان، باور مذهبی، کشف و شهود الهام، مکاشفه، شک و یقین و باورداشت‌های انسانی، نمونه‌های برجسته‌ی آرایه دهد و از آمیزه‌ی بهینه‌ی احساس، عاطفه، اخلاق و ایمان آدمی، اثری دلخواه و دلپسند پدید آورد که به عنوان نمونه‌ی متعلق به «سینمای معنوی» و «هنر قدسی» برای مخاطبان چنان اثری، پذیرفتنی، باورپذیر و دلنشین بوده، بی‌آن‌که در آن نشانی از تحریف واقعیت‌ها در میان باشد. زمانی که هنرمند داعیه‌ی بیان زیبا و متعالی احساس‌ها و اندیشه‌های والا‌ی انسانی را در سر می‌پروراند سینما نیز می‌تواند به عنوان یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های هنر خلاق، تعالی‌بخش و رشددهنده، به رشد و ارتقای جنبه‌های معنوی وجود آدمی کمک‌شایان توجهی بنماید و به عنوان هنری قدسی و کمال‌گرا، بال پرواز آدمی باشد و او را به لوح‌ها و بلندی‌های چشمگیری برساند و با عرصه‌ی شگفتی‌آور ملکوت‌آشناساز در چند گذرگاه آدمی دنیایی باشد که فرسنگ‌ها با مقصد آسمانی و اخروی او فاصله دارد و با این همه، همین نیای به‌ظاهر پست و کچه‌پایان نیز می‌تواند گذر آخرت‌مردمان با ایمان باشد هم‌چنان که با پیگیری هدفی سرشار از معنویت و کمال‌جویی است که سینما توان بازگویی قصه‌هایی از عرصه‌ی ملکوت را بازمی‌یابد و مخاطبان خود را به این هنر پرآب و رنگ و جذاب دلبسته می‌کند.

شاید بتوان گفت که در میان آثار بزرگانی چون «گریفیت»، «سیسیل ب. دومیل» و «جان هیوستون» - با ندادن تفاوت‌هایی - توجه به مسایل روانی، دینی و معنوی به خوبی دیده می‌شود، چرا که همه‌ی آن‌ها کوشیده‌اند تا با نمایش جلوه‌هایی از معنویت، از «حقایق ملکوت» سخن به میان آورند سینما تنها با پرداختن به بهشت، نوزخ و برزخ نمی‌تواند از خاصیت کمال‌طلبی حکایت کند کمال‌طلبی و حقیقت‌جویی، در دایره‌ی بسیار گسترده، از تمامی ویژگی‌های مثبت اخلاقی و ارزش‌های معنوی حکایت دارند که مطرح کردن مجموعه‌ی این ارزش‌ها می‌تواند به فیلم - به عنوان یک هنر مجموعه‌ی و کاری دسته‌جمعی و گروهی - ماهیتی هنرمندانه بپوشد؛ کاری که در نهایت محصول نیروی ذهنی خلاق و احساس و اندیشه‌ی والا باشد و با نشانه گرفتن همه‌ی فضیلت‌های مثبت انسانی، همچون آزادی، عدالت، شجاعت و همه‌ی صفات مثبت و منطبق با فطرت الهی انسان، آثاری بیافریند که در آن‌ها رنگ‌های روشنی از زیبایی معنوی و کمال موج بزند، نمونه‌هایی که به سادگی می‌توانند نخستین گام‌های ارزنده در مسیر رسیدن به هدف «هنر قدسی» به حساب آیند.

سینما با مطرح کردن مقوله‌هایی اجتماعی و مباحثی همچون عدالت، شجاعت و امانتداری، زیبایی‌های معنوی را برای مخاطبان خود باز آفرینی می‌کند و با گذر دادن آدمها در مسیری پر معنویت، راه رستگاری آنان را هموار می‌سازد. اگر به فیلم «رِدت» (کلام) ساخته‌ی «کارل تودور درایو» نگاه کنیم، به خوبی در خواهیم یافت که فیلمساز به همین سیر معنوی انسان و رستگاری او نظر داشته است، هدفی که در محدوده‌ی دین و باورهای